

# شعر و موسیقی و ایران

کریمتین بن

عباس اقبال



# شعرو موسیقی در ایران قدیم

آرتور کریستین سن - عباسی اقبال



کتابخانه مجلس شورای ملی  
تهران

شعر و موسیقی در ایران قدیم  
نویسندگان : آرتور کریستینسن ، عباس اقبال آشتیانی  
چاپ اول : بهار ۱۳۶۳  
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد  
چاپ و صحافی پرچم  
انتشارات هنر و فرهنگ  
تهران - صندوق پستی ۳۴۱-۱۳۴۴۵

## فهرست مطالب

۵	۱- شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم
۱۵	توضیحات بخش اول
۱۷	۲- شعر قدیم ایران
۱۹	شعر دوره ساسانی
۲۷	اول شاعر فارسی زبان بعد از اسلام
۳۵	کتاب تاریخ سیستان
۳۶	محمد بن وصیف سجزی
۴۵	توضیحات بخش دوم
۴۹	۳- موسیقی قدیم ایران
۵۷	توضیحات بخش سوم
۵۹	توضیحات تقی زاده



# شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم

آرتور کریستین من

این مقاله را آرتور کریستین من خود به زبان فارسی نوشته است



۸۴۴۱ الف

PK6.99

• sk4

C-2

مجلس شورای اسلامی

۸۴۴۱

مجلس شورای اسلامی



از کتب علم و ادب و شعر عهد ساسانیان بدیختانه بسیار کم باقی مانده است. زردشتیان به نگاه داشتن مهم ترین کتب دینی سعی کرده اند و بس و در اوایل قرون اسلام کتب تاریخی قدیم به جد و جهد مسلمانان عالمی که زبان پهلوی می دانستند به زبان عربی ترجمه شده است و اگرچه اکثر آن ترجمه ها هم بعدها گم شده است ولی بسیار اخبار مهمی که از همان منابع استخراج شده بود در کتابهای متأخرین حفظ شده است لیکن شعر غیردینی عهد ساسانیان تماماً گم شده و از آن شعر پهلوی بسیار کم اطلاع داریم.

✕ ایرانیان عهد ساسانیان بلاشک شعر داشتند. از هر حیث در زبان پهلوی نظم ها یا تصنیف ها بوده که آنها را با ساز موسیقی میخواندند. در کتاب پهلوی «کارنامه اردشیر» مطالعه میکنیم که اردشیر در اصطبل (ستورگاه) نشسته طبل زد و نغمه خوانی کرد و به انواع دیگر خرمی نمود و درباره مطربان و موسیقی نوازان مشهور عهد اکاسره خصوصاً سرکس و باربد مورخین عرب و فرس حکایات فراوان نقل نموده اند. مسعودی در کتاب

مروج الذهب میگوید که نغم و ایقاعات و مقاطع و طروق  
 الملوکیه از ایرانیان آمده است. این طروق الملوکیه که هفت  
 بو و آنها را به بارید نسبت میدادند برای روزهای هفته ساخته  
 شده بود و همچنین موسیقی ایران قدیم سی لحن داشت یعنی  
 یک لحن برای هر روز درماه و می گویند که بارید را ۳۶۰ نوا  
 بود و هرروز درسال یکی میگفت<sup>۱</sup> چه عدۀ روزهای سال  
 زردشتی ۳۶۰ است اگر پنج روز مسترقه را نشماریم. در کتاب  
 «برهان قاطع» سی لحن بارید شمرده است و دردیوانها و  
 مثنویهای شعرای فارسی مخصوصاً دردیوان منوچهری گاه گاه  
 چند اسم از اسماء نواهای عهد قدیم پیدامی کنیم و آن اسمهای  
 نواها بسیار اهمیت دارند زیرا که از آنها می توانیم بشناسیم که  
 مقبول ترین موضوعها برای شعرای عهد ساسانیان چه بود.<sup>۲</sup>  
 چند تا از آن نواها در مدح پادشاه و در باب گنجهای او بود مثل  
 خسرو و باغ شهریار و باغ شیرین و اورنگی و شب دیز و هفت گنج  
 و گنج باد آورد و گنج گاو و تخت اردشیر و چندتای دیگر در باره  
 کارهای پهلوانان قدیم بود مثل آئین جمشید و کین ایرج و  
 نوروز کیقباد و سیاوشان و کین سیاوش و پیکر گرد و غیره و  
 نواها در مدح بهار و در قشنگی طبیعت و در تحسین باده و عیش  
 و خرمی هم بود مثل نوبهاری و نوروز بزرگ و ساز نوروز و  
 سبزه در سبزه گل نوش و سرو سهی و کبک دری و پالیزبان و  
 آرایش خرشید و ماه بر کوهان و نوشین باده و روشن چراغ و نوش  
 لبینان و رامش جان یا رامش جهان و غیره. چون از آن شعر غیر دینی  
 هیچ چیز باقی نمانده است نمیتوانیم بدرستی بدانیم که عروض

پهلوی چه بود. با وجود آن شاید علم لغت ایرانی در این امر  
 سارا هدایت کرده و اشاراتی بنماید. در هر حال یقین است که  
 ایرانیان پیش از عهد اسلام نه قافیه میدانستند و نه ارکان.  
 قدیمترین عروض ایرانی که معلوم است در اوستا واقع است  
 و این ابیات فقط در این خصوص با نثر تفاوت دارد که هر مصراع  
 آن از یک عدد معین از هجاها<sup>۲</sup> عبارت است و عدد مصاریح که  
 یک قطعه تشکیل میکند نیز معین است. قدیمترین قسمت اوستا  
 یعنی گاتاهای زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گونه  
 است بحر و هوشتر<sup>۳</sup> که سه مصراع دارد و هر مصراع از  
 ۱۴ هجا (۷و۷) ترکیب است و بحر سپنتماینیو<sup>۴</sup> که چهار  
 مصراع دارد و هر مصراع از ۱۱ هجا (۷و۴) ترکیب یافته  
 و بحر اهنوایتی<sup>۵</sup> که سه مصراع دارد و هر مصراع از ۱۶ هجا  
 (۹و۷) ترکیب یافته و بحر اوستوایتی<sup>۶</sup> که پنج مصراع دارد  
 و هر مصراع از ۱۱ هجا (۷و۴) مرکب است و بحر وهشتویتی<sup>۷</sup>  
 که دو مصراع که هریک از ۱۲ هجا (۷و۵) و دو مصراع که  
 هریک از ۱۹ هجا (۱۲و۷) ترکیب شده دارد. اما اجزای  
 منظوم اوستای جدید ساده تر و بی تکلف تر است زیرا که در  
 اوستای جدید غالباً یک بحر موجود است و این بحر از هشت  
 هجا مرکب است (بحر دو وزده هجائی بسیار کم یافت میشود)  
 و تنها نسبت به عدد مصاریح اختلافی دارد چونکه یک قطعه  
 گاه از سه و گاه از چهار و گاه از پنج به عمل آمده است. این بحر  
 هشت هجائی اگرچه در قدیمترین اجزاء اوستا دیده نمیشود  
 ولی با وجود این خیلی قدیم باید باشد و بلاشک از آن ایام

سابق که در آن ایرانیان و هندوان یک ملت بودند صادر شده  
 زیر که این بحر در ودای هند هم یافت میشود و بعد ها در  
 شعر هندی عمومی شده است همین طور که در شعر اوستای جدید.  
 با وجود اینکه همه اشعار یزمی عهد ساسانیان از میان رفته  
 باز چند فقره های موزون در زبان پهلوی باقی مانده است چنانکه  
 علامه محترم و استاد معظم جناب پروفیسور اندریاس که معلم  
 دارالفنون شهر گوتنگن و ایرانشناس مشهور است اظهار نموده اند.  
 کتیبه سنگی حاجی آباد که به تیراندازی شاه شاهپور اول و  
 بنا کردن عمارتی راجع است با یک نطق پادشاهی که در بحر  
 هشت هجائی نظم شده است خاتمه مییابد و آن ابیات در زبان  
 پهلوی این طور است:

کی چیداغی اندری      چیدی که دستی نیوی است  
 هان پادی پد این در کی      ایو نها اذی و تیری  
 او هان چیداغی ایواستی      پس کی تیری او هان چیداغ  
 او گندی او ی دستی نیو

یعنی مردی که او این بنا به طرف مغرب بنا کرده و دستش  
 نیکوست پا در این دره نهاد و تیر به جانب این بنا انداخت  
 پس مردی که تیر به جانب این بنا انداخت دستش نیکوست.  
 ملاحظه میکنیم که لفظ نهادی (یعنی نهاد) را در مصرع  
 چهارم با الف دراز کشیده مثل آآ باید خواند و همین دراز  
 کشیدن حروف عله نیز گاه گاه در شعر اوستا واقع میشود.

در میان پارچه های نوشتجات مذهب مانی که جناب فاضل  
 محترم پروفیسور گرونودل از طرفان که شهر ترکستان چینی

است به برلین آورده اند و بعضی از آنها در زبان پهلوی شمال-  
غربی و بعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است نیز  
چند فقره منظوم است که بیشتر در بحر هشت هجا نظم شده است،  
یک فقره که تماماً عبارت از ابیات آن بحر است در قطعه A ۴  
یافت میشود بدین قرار:

ابز یروانغ اشنو خرغ هیم

چی از بابیل زسیغ و سپریخت هیم... الخ  
یعنی من مرد ابز یروانغ (؟) هستم که رضایت بجا میآورم زیرا که  
از نزل بابل هستم الخ.  
و بحور دیگر نیز پیدا میشود مثلاً یک قطعه است که در او ابیات  
یازده هجا که چهار «اکسنت» دارند میابیم:

خورشید روشن اود پرماه برزاغ الخ.

یعنی خورشید روشن و ماه تام درخشان الخ. مد دادن  
بحروف عله در این قطعه های موزون فراوان یافت میشود. مثلاً  
کونا ااااا در قطعه چهارم.

هیچ شک نیست که شعر غیردینی عهد ساسانیان که حالا  
باقی نیست نیز در همین طور بحر نظم شده بوده است که آن  
بحور از نثر هیچ تفاوت نداشتند الا آن که عدد هجایین بوده  
و از این جهت در کتاب «برهان قاطع» آورده است که «نوی  
خسروانی» که از تألیفات باربد بود نثری بوده است مسجع.

در شماره ۳- روزنامه کافه جناب محترم آقا میرزا محمدخان  
قزوینی مقاله ای فاضلانه در باب قدیمترین شعر فارسی مرقوم  
داشته اند. جناب ایشان بیان مینمایند که آن ابیات که به

عباس مروزی نسبت میدهند و قدیمترین شعر فارسی می‌پندارند  
 دغل و جعلی باید باشد زیرا که در سنه ۱۹۳ هجری که ادعا  
 میکنند که در آن سال عباس مروزی همان شعر در مدح مأمون  
 گفت علم عروض عرب این قدر انتشار داشت که زحافات  
 مخصوصه مقبوله طباع موزون ایرانیان حاضر بوده باشد. پس  
 میزا محمد قزوینی دو فقره شعر فارسی را که آنها را در کتب  
 مورخین قدیم عرب پیدا کرده‌اند ذکر میکنند و آن ابیات برسم  
 عروض عرب تألیف نشده است و آن دو فقره بسیار مهم است  
 به جهت اینکه ظاهراً در بحر هشت هجا که در زبانهای قدیم  
 ایران مقبولترین بحر بود تألیف شده است. فقره دوم را که در  
 سنه ۱۰۸ تصنیف شده این طور باید خواند:

از ختلان آمذیه	برو تباه آمذیه
آبار باز آمذیه	خشک نزار آمذیه

در فقره اول که تاریخش زمان خلافت یزید بن معاویه  
 است اگر حرف الف را در لفظ «آب» دراز کشیده بخوانیم تقطیع  
 آن ابیات چنین میشود:

آ آب است و نبیذ است

و عصارات زیب است

سمیه روی سبید است

در آن دو فقره قافیه نیست اما نوعی تجنیس پیدا میشود  
 که یکی از آن دو فقره در هر مصرع پیش از ردیف لفظی دارد  
 که حرکتش یاء است و در آن دیگر لفظی که پیش از ردیف  
 است حرکت الف دارد.

اگر کسی کتب تاریخی نخستین قرون اسلام را با سعی  
تفتیش نمودی و تمام اشعار فارسی که در آنها پیدا میشود جمع  
کردی برای معرفت بحور قدیم ایرانیان کار بسیار مفیدی کردی.  
میرزا محمد قزوینی راه نموده است.





۱- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی.

۲- مقصود از هجا مقطع است که به فرنگی سیلاب ( Syllabe ) و به اصطلاح عروضیین و تد یا سبب یا فاصله نامند.

۳- Vehukhschathra

۴- Spentmainya

۵- Ahunavaiti

۶- Ustavaiti

۷- Vahischtoiti



# شعر قديم ايران

عباس الببال



## شعر دوره ساسانی

دردوره هخامنشی تعریف شعر و فرق آنرا با نظم بقدر کفایت نمودیم<sup>۱</sup> و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم چیزیکه باید متذکر باشیم رابطه کامل موسیقی با شعر است:

۱- در غالب السنه عالم وقتی میخواهند بگویند شاعر شعری گفته گویند شعری خوانده چنانکه عرب گوید انس دشعرا (انسد از نشید مشتق است و نشید بمعنای سرود و آواز است). در فارسی گوئیم قصیده ای سروده یا سرائیده (سرودن و سرائیدن بمعنای آواز خواندن و سرود بمعنای آواز است). پس این قسم استعمال میفهماند که از قدیم شعرا خوانندگی و آواز (موسیقی) علاقه کاملی داشته.

۲- لفظ شعر به موجب تحقیقات بعضی از محققین عربی نیست بلکه معرب است. توضیح آنکه این لفظ معرب «شیر» عبری است و شیر عبری یعنی سرود و آواز و مصدر آن در زبان عبری شورا است<sup>۲</sup>. پس شعر یا شیر بمعنی سرود و شور بمعنای سرودن میباشد و از اینرو بخوبی معلوم می شود که شعرا صلا بمعنای سرود و آواز بوده و از تحقیق همین اصل لغت شعر

درعربی رابطه آن را با موسیقی میتوان درک کرد و نگارنده احتمال میدهد که لغت «شور» که درفارسی اسم مجموعه‌ای از آواهاست آن لغت شورعبری یا آرامی باشد که درعصر ساسانی داخل زبان فارسی شده.

گذشته از این دو نکته میدانیم که اشعارغالب بلکه تمام ملل ادبی بسرود شروع می‌شده و یکی از ادبای فرانسه بیان همین مطلب راگفته که: «شعردخترآسمان است و سرود نخستین صبحه‌ایست که از حنجره او خارج گردیده».

قدیمترین اشعار ایرانیها چنانکه دیدیم<sup>۳</sup> همان قسمت گات‌ها یعنی سرودهای آوستا است و اشعار اولیه شعزای قدیم فرانسه که آنها را تروورها<sup>۴</sup> (شعزای شمال) و تروبادورها<sup>۵</sup> (شعزای جنوب گفته‌اند همه بسبب اینکه شعزای مزبور خود به قصر اعیان می‌رفتند و با چنگ و غیره آنها را میخواندند به شانسون<sup>۶</sup> یعنی آواز و سرود معروف است و درقدیم شعزای غالب ملل را رسم بوده که هر کدام خود آوازی خوش داشتند و چنگ زدن را نیکو می‌دانستند به مجالس بزرگان و سلاطین رفته اشعار خویش را با آواز و نوای چنگ میخواندند (مثل رودکی و فرخی بین شعزای ما) و هر کدام این دو هنر را نداشتند شخصی را برای اینکاراستخدام می‌نمودند و این قبیل اشخاص را یونانیان رایسودیست<sup>۷</sup> و مسلمین راوی یا راویه می‌نامیدند.

درفارسی نوعی از شعر یعنی رباعی را «ترانه» گویند و ترانه لغتاً بمعنی آواز است. عرب این قسم شعر را از ایرانیها اخذ کرده



به اسم «ذوبیت» در میان خود معمول داشتند و در قدیم آنرا برای منظوم ساختن معانی دقیقه یا در فن غنا استعمال می نمودند.<sup>۸</sup> از روی این قرآینی که اجمالاً ذکر شد میتوان درک کرد که شعر تا چه اندازه مربوط و بسته بموسیقی است. حال که این رابطه کلی واضح شد سؤال میکنیم که با وجود ترقی کامل موسیقی در عصر ساسانی و رواج بازار غنا در آن دوره چگونه ممکن است که ایرانیان با ذوق آن دوره شعر نداشته و به سرودن آن نپرداخته باشند در صورتیکه اسناد تاریخی متین بر وجود آن درست است و اینک ما برای اثبات وجود شعر در دوره ساسانی بدو سه فقره سند تاریخی استشهاد میکنیم تا مطلب بکلی واضح محقق گردد.

۱- ابن مقفع ادیب و مترجم ایرانی که چندین کتاب مانند کلّیله و دمنه و خداینامه و غیره از پهلوی بعربی ترجمه کرده و در تاریخ و ادبیات قدیم ایران اطلاعات صحیحی داشته در دو جا از مقدمه کلّیله و دمنه گوید: «انوشیروان در روزی که بافتخار بر زویه طیب و بشادی آوردن کلّیله جش گرفت شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام مناسب آن روز چیزی بسازند»<sup>۹</sup>

۲- مشهور است که اول شعر فارسی را بهرام گور گفته و شعری که به وی منسوب است این است :

منم آن پیل دمان و منم آن شیریله

نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله<sup>۱۰</sup>

در اینکه بهرام گور اول شعر پارسی را نگفته و این بیت هم

ازو نیست تقریباً هیچگونه شبهه وجود ندارد و با اندک تأملی این امر روشن میشود ولی یک مطلب را میتوان از این روایت استنباط نمود و آن وجود شعردردوره بهرام گورو طبع شاعر آن پادشاه است.

بعضی از مورخین چند قطعه شعرعربی نیز به بهرام نسبت داده‌اند. مسعودی گوید: «بهرام اشعارعربی و فارسی زیاد دارد که ما بجهت ایجاز از ذکر آنها صرف نظر مینمائیم»<sup>۱</sup>. عوفی مدعی است که دیوان بهرام را در کتابخانه سرپل بازارچه بخارا دیده و مطالعه کرده و از آنجا اشعارنوشته و یاد گرفته<sup>۲</sup>.

۳- دولت‌شاه صاحب تذکره معروف می‌گوید: «ابوطاهر- خاتونی گفته که بعهد عضدالدوله دیلمی هنوز قصر شیرین که بنواحی خاقین است بالکل ویران نشده بود در کتابه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است:

هژبرا بکبهان انوشه بذی جهان را بدیدارتوشه بذی<sup>۲</sup>  
اگر جزئیات این روایت صحت تاریخی نداشته باشد از روی آنها و مخصوصاً از روی فقره اول یک مطلب کلی استنباط میشود و آن وجود شعردردوره ساسانی است و نیز بعضی از ادبای عرب متذکر شده‌اند که ایرانیان قدیم اشعاری داشته‌اند که بسبب کثرت ضبط نشده و اینقوم اشعار خود را مدون و در خزائی که بمنزله حکمت خانه بوده حفظ میکرده‌اند ولی این اشعار بعدها معدوم شده و از میان رفته است<sup>۴</sup>.

گذشته از این اشارات اسامی بعضی از اقسام اشعار و الجان مثل خسروانی و اوراسن و لاسکوی و پهلوی که ازدوره

قدیم قبل از اسلام مانده و بعضی از آنها دردوره اسلامی هم معمول و طرف توجه شعرای ایرانی شده وجود شعر را دردوره ساسانی اثبات مینماید.

خسروانی لحنی است از مصنفات بارید مطرب که الفاظ آن مسجع بوده مشتمل برمدح و آفرین خسروپرویز و هیچ کلام منظوم در آن وجود نداشته<sup>۱۵</sup> - اورامن نوعی است از خوانندگی و گویندگی که آن هم خاصه پارسیان و شعرآن بزبان پهلوی میباشد<sup>۱۶</sup> و اشعار آنرا دردوره اسلامی فهلویات میگفتند و اکثر آنها از بحر مشاکل یعنی یکی از بحوری است که اختصاص بخود ایرانیان دارد و از ملحقات ایشان به بحور عروضی عربی است. - لاسکوی به فتح کاف و بکسروا و اصلا نام مرغی خوش آواز بوده و پارسیان یکی از نواهای خود را بمناسبت طرز خوش نوای آن مرغ لاسکوی خوانده اند مثل آنکه عربان سجع کلام را از روی سجع حمام برداشته اند<sup>۱۷</sup> این اشعار و الحان وزن صحیح و منظم نداشته و تناسب آنها تام نبوده بلکه هیئتهائی بوده اند تام مانند<sup>۱۸</sup>. ابن هلال عسکری از ادبای معتبر عرب گوید: یکی از فضایل شعر آنکه صاحبان قرایح صافیه و نفوس لطیفه چون الحانرا بشنوند ساختن آنها را جز در کلام منظوم از شعرگوارا و مطبوع ندارند و کلام منظوم الحان را بمنزله ماده ایست که قابل پذیرفتن صور شریفه آن میباشد مگر اینکه نوعی از آن در فارسی وجود دارد که الفاظ آن در قالب کلام غیر منظوم ریخته میگردد<sup>۱۹</sup> مقصود ابی هلال از این عبارت همان الحان دوره ساسانی است.

از تمام این مطالب گذشته لغات چامه و چکامه و سرود و  
پساوند که یقیناً بعضی از آنها باقیمانده دوره ساسانی است  
برای اثبات ادعای ما درینمورد شواهد دیگری میباشند.

از روی همین قرائن و دلایلی که اجمالاً متذکر آنها  
گردیدیم میتوان درک کرد که شعر در دوره ساسانیان وجود  
داشته و بالنسبه دامنۀ آن هم وسیع بوده ولی از حیث وزن و  
سبک با اشعار امروز فرق داشته است چیزیکه هست حملۀ عرب  
اثری از آن باقی نگذاشته و اشعار آن دوره را مانند دیگر محو  
و نابود ساخت.

از نکاتیکه باعث انکار وجود شعر در عصر ساسانی شده و  
ستکرین راجسور نموده باقی نماندن اسم شعرای آن دوره است.  
مدعیان گویند اگر شعر در دوره ساسانی وجود داشت البته نام  
یکی دو نفر از شعرای عصر مزبور بجا میماند چنانکه اسامی  
یکی دو سه نفر از حکما و اطبا و چند نفر از موسیقی دانهای  
آن باقی مانده چه باقی ماندن اسامی این حکما و موسیقی دانها  
دلیل وجود حکمت و طب و موسیقی است و نماندن نام شاعر  
دلیل بر عدم وجود شعر.

این دلیل اگرچه چندان قوت ندارد که عدم وجود شعر  
شعرا در آن دوره ثابت نماید و درحقیقت درمقابل دلایل ما  
مقاومت نمیتواند ولی برای رد همین بیان هم اظهار میشود که  
اولاً بسیاری چیزها در دوره ساسانی وجود داشته که چون در  
دوره اسلامی طرف احتیاج و توجه مردم واقع نشده از میان رفته  
و از آنجمله شعر و نام شعرای آن دوره ثانیاً نگارنده را تصور

این است که در دوره ساسانی شعرو موسیقی کاریکنفر بوده و هر که سرودن شعر میدانسته (چون شعرو موسیقی آن عصر با اختصاص ارتباط کاملی با هم داشته) ناچار تحصیل موسیقی می کرده و هر که ذوق موسیقی داشته بسرودن اشعار میپرداخته چنانکه مضامین الحان خسروانی که جمله مدح و آفرین خسروپرویز بوده همه را بارید سازنده مشهورتر کتب کرده بوده. همین شاعر بودن بارید نظریه را تأیید مینماید و مؤید دیگر بیان صاحب تاریخ سیستان است که میفرماید «تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی به طریق خسروانی.»

از اشعار و سرودهایی که باقی مانده و آنرا هم صاحب تاریخ سیستان در کتاب خود ضبط نموده سرود «کرکوی» است که آن را زردشتیان در آتشگاه کرکویه سیستان میخواندند.

صاحب تاریخ سیستان فرماید: «بوالمؤید ۲۰ اندر کتاب گرشاسپ گوید که کیخسرو با ذربادگان رفت و رستم دستان با وی بود و آن تاریکی و پتیاره دیوان به فرایزد تعالی بدید که که آذرگشسب پیداگشت و روشنائی برگوش اسب او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه پس کیخسرو از آنجا بازگشت و لشکر بترکستان کشید بطلب خون سیاوش پدر خویش و هزینه هرچه یافت اندر ترکستان کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او [بودند] افراسیاب گریز گرفت و بسوی چین شد و از آنجا به هندوستان آمد و از آنجا بسیستان آمد و گفت من بزنها رستم آمدم.. او جادو بود و تدبیر کرد... و بجادوئی بساختند تا از هرسوی دو فرسنگ تاریک گشت. چون کیخسرو به ایران شد

و خبراوشنید به آنجا آمد بدان تاریکی اندر نیارست شد و آنجائی  
 که اکنون آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسپ بود و او را  
 دعا مستجاب بود و فرمان یافت<sup>۲۱</sup> و مردم هم به امید برکات  
 آنجا همی شدند و دعا همی کردند و ایزد تعالی مرادها حاصل  
 همی کردی حال براین جمله شد کی خسرو آنجا شد و پلاس  
 پوشید و دعا کرد ایزد تعالی آنجا روشنائی فرادید او را که  
 اکنون آتشگاهست چون آن روشنائی برآمد برابر تاریکی ناچیز  
 گشت و کی خسرو و رستم بیای قلعه شدند و به منجنیق آتش  
 انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده  
 بود و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا به جادوئی بگریخت.  
 شعر:

سرافراسیاب ناپید است<sup>۲۲</sup> کف رستم مکرید و بیضاست  
 و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد پس کی خسرو  
 این باریک نیمه شارستان سیستان بکرد و آتشگاه کرکویه<sup>۲۳</sup>  
 و آن آتش گویند آنست ان روشنائی که فرادید و گبرکان  
 چنین گویند که آن هوش گرشاسپ است و حجت آرند بسرود  
 کرکوی بدین سخن بیت :

فرخت بادا روش <sup>۲۴</sup>	خنیده <sup>۲۵</sup> گرشاسب هوش
همر پرست از جوش	نوش کن می نوش <sup>۲۶</sup>
دوست بدا گوش	بآفرین نهاده گوش
همیشه نیکی گوش	دی گذشت و دوش
شاهها خدا یگانا	بآفرین شاهی <sup>۲۷</sup>

این است عجالة آنچه ما از شعر دوره ساسانی اطلاع داریم.

## اول شاعر فارسی زبان بعد از اسلام

جماعتی از ادبا و ارباب تذکره اول‌گوینده فارسی زبان بعد از اسلام یعنی قدیمترین شاعر ایران را ابواحوص سغدی دانسته‌اند از سغد سمرقند و گفته‌اند که: «او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته، ابو نصر فارابی (متوفی ۳۳۹) در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلت موسیقیاری نام آن شهرود که بعد از ابوحفص هیچکس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده و میگوید او درسنه ثلثمایه هجری بوده است و شعری که بوی نسبت میدهند این بیت است:

آهوی کوهی در دشت چگونه دوزا

چون ندارد یار بی یار چگونه روزا<sup>۲۹</sup>

مؤلف لباب‌الالباب گوید، «در آنوقت که رایت دولت مأمون رضی‌الله‌عنه که از خلفای بنی‌العباس بحلم و حیا و جود و سخا و وقار و وفا مستثنی بوده است بمرو آمد درسنه ۱۹۳ در شهر مرو خواجه زاده‌ای بود نام عباس بافضلی بیقیاس در علم شعر او رامهارتی کامل و در دقایق هر دو لغت (یعنی فارسی و عربی) بصارتی شامل در مدح امیر المومنین مأمون بیاری گفته بود و



مطلع آن قصیده این است:  
 ای رسانده بدولت فرق خود تا فرقدین  
 گسترانیده بحد و فضل در عالم یدین  
 مرخلافت را تو شایسته چو مردم دیده را  
 دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهرد و عین  
 و در اثناء این قصیده میگوید:

کس برای منوال پیش از من چنین شعری نگفت  
 مرزبان پارسی را هست تا این نوع بین  
 لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت  
 گیرد از حمد و ثنای حضرت تو زیب و زین  
 چون این قصیده در حضرت خلافت روایت کردند امیر-  
 المومنین او را بنواخت و هزار دینار عین مرویرا صلت فرمود و  
 و بمزید عنایت و عاطفت مخصوص گردانید و چون فضلا آن  
 بدیدند هر کس طبیعت برویرگماشت و بقلم بیان بر صفحه زبان  
 نقش فضلی نگاشت<sup>۳۰</sup> - بعضی دیگر از ادبا و ارباب تذکره  
 گویند که این مبلغ برای ابوالعباس مستمری شد و هر سال  
 آنرا دریافت می داشت.

صاحب مجمع الفضا نظم این قصیده را در یک جا از کتاب  
 خود در سال ۱۷۳ (صفحه ۳ از مقدمه، جلد اول) و در جای  
 دیگر در سال ۱۷۰ (ص ۶۴، ج ۱) و وفات او را هم در ۲۰۰  
 هجری می نویسد و از بیان محمد عوفی صاحب لباب الالباب  
 چنانکه در فوق نقل شد چنین استنباط میشود که نظم این  
 قصیده مقارن ورود مأمون بمر و (یعنی سال ۱۹۳) بوده است.

بعضی از مستشرقین این حکایت را واقعه صحیح تاریخی پنداشته و بنظر حقیقت بدان نگریسته‌اند و برخی دیگر در صحت آن تردید کرده، اگر قدری دقت شود در این مورد حق بجانب دسته دوم داده خواهد شد زیرا:-

اولاً اسلوب سخن و طرز ترکیب کلام و جمله بندی آیات این قطعه بهیچوجه کلمه بندی شعرای قرن سوم حتی گویندگان مأیۀ چهارم هم شباهت ندارد بلکه این قسم از جنس گفتهای قرن پنجم است و رعایت موازنه و مماثلۀ در بیت دوم و نظیر بنظیر آوردن «شایسته» و «بایسته» و غیره در ساختگی بودن آن شکی باقی نمیگذارد.

ثانیاً مأمون در ماه جمادی الاولی سال ۱۹۳ وارد مرو شد و تا سالی که مردم او را بخلافت بیعت میکردند در آن شهر بود و این امر در محرم سال ۱۹۸ یعنی پس از قتل محمد امین بدست طاهر ذوالیمینین واقع شد، پیش از بیعت بخلافت یعنی در زمان هرون الرشید و امین مأمون را مردم چون ولیعهد بود امام میخواندند<sup>۳</sup>.

تواریخی که ارباب تذکره ذکر کرده‌اند یعنی سالهای ۱۷۵ و ۱۷۳ و ۱۹۳ عدم صحت اصل موضوع را میرساند چه بقول همان تذکره نویسان و مفاد خود شعر که: «مرخلافت را.... الخ» این شعر در سالی گفته شده که مأمون خلیفه بوده است و در صورت صحت انتساب باید این اشعار بعد از ۱۹۸ یعنی در فاصله بین ۱۹۸ و ۲۰۲ که مأمون بسمت خلافت در مرو میزیسته گفته شده باشد و چنین مطلبی از عبارت صاحب لباب



کتابخانه مرکزی دانشگاه  
10007500036136

الالباب فهمیده نمیشود.

ثالثاً شعر

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مرزبان پارسی را هست تا این نوع بین  
یقیناً ساختگی است و مخصوصاً برای چنین موضوعی وضع  
گردیده. سبک شعرو وضع قصیده میفهماند که این اشعار بعد  
از اساتید قصیده سرای ترکستانی سروده شده و چون موضوع  
اول شاعر فارسی موضوع مهمی بوده و کسی هم درست از آن  
اطلاع نداشته و هم بدانستن آن مولع بوده اند این داستان را  
افسانه سرایان تردست وضع کرده و ابوالعباس مروزی و مأمون  
را پهلوانان آن داستان قراردادند این قبیل مخترعات در تواریخ  
اسلامی مخصوصاً تاریخ ایران فراوان است و از همه گذشته این  
حکایت با حال مأمون چندان مناسبت ندارد چه مأمون با آنکه  
مادرش ایرانی بوده و بآداب و اخلاق ایرانی آشنا و پیش  
ایرانیان تربیت یافته بود خیلی بعید بنظر میآید که زبان فارسی  
را که هنوز بصورت لهجه های دهاتی بوده و صورت ادبی و  
قلمی نداشته بداند و شعر بدانرا بفهمد خاصه شعر را که بهیچ  
وجه از جنس کلام فارسی آن عصر نیست.

این بود اطلاعات تذکره نویسان فارسی که تمام بهیچ  
نمیآرد و جمله آن حکایاتی موضوع و مخترع بیش نیست اما  
آنچه صاحب مجمع الفصحا درباره ابو یزید بسطامی و اشعار  
فارسی او میگوید قابل اعتنا نمیشد زیرا آنجمله را هم صاحب  
کتاب مزبور از ذکر پیر بسطام و بایزید بسطامی در چند رباعی

که معلوم نیست از کیست ولی یقین است که از جنس کلام قرن چهارم بعد است استنباط کرده و آن ذکر را از قبیل بیان تخلص یا خطاب گوینده بخود دانسته و رباعیات مزبور را از بایزید شمرده است.

حقیقة تعین اول شاعر فارسی بعد از اسلام مشکل بلکه غیر ممکن است زیرا که دهقانان و زارعین ایرانی نژاد که تخم ذوق را در مزرع دلهای خود میکاشته و همه اوقات با زمزمه ها و سرودهای مخصوص کشت و زرع و کارهای خود انجام میداده اند در همان عصری هم که عرب بر جمیع نقاط این مملکت استیلا داشته و در همه جا فرمان نسخ زبان و شعر و آداب ایرانی را عملاً صادر مینموده بکار خود سرگرم بودند و بهمان زبان و آداب ایرانی زندگی میکردند البته در همین دوره ها هم بمناسبت احتیاج و علاقه ای که انسان در زندگانی بنوع ذوقیات دارد زمزمه ها و سرودهایی موافق کیفیات محیط و دوره زندگی خود داشته و بتکرار آنها بسرمییزده اند و شاهد این مدعا اگرچه باندازه ای طبیعی و واضح است که دلیل و شاهد نمیخواهد اشاراتی است که دکتب مورخین اسلامی دیده میشود و از آنجمله حکایت ذیل است که بطور خلاصه از اینقرار میباشد: عبدالله بن زبیر که در حجاز بخلافت خواهی و مخالفت بنی امیه برخاسته و خانه کعبه را پناهگاه خود قرار داده بود برای تعمیر خرابی خانه کعبه جماعتی بنا و معماران ایران بمکه خواست و ایشان با کارگران و عمله های عرب مشغول کار شدند. یکی از عمله های تازی نژاد ملاحظه کرد که استادان ایرانی

بصورتی خوش چیز می‌خوانند و زمزمه‌ای میکنند ( چنانکه هنوز هم این عادت معمول به بناهای ایرانی است) او را آن آواز خوش آمد. از استاد خواننده حقیقت آنرا سؤال نمود و پس از اطلاع بحقیقت آن بایران آمده و موسیقی ایرانرا تحصیل کرد آنگاه بروم رفت و پس از تکمیل آن فن بعربستان مراجعت نموده اصول موسیقی ایرانی و رومی را بعرب آموخت.

از این مطلب گذشته شبهه‌ای نیست که موسیقی بعد از اسلام ایران و یک جزء عمده از موسیقی امروز ما همان موسیقی عصر ساسانی است که بتدریج بمناسبات زمان در آن تغییراتی داخل شده. البته این موسیقی سازندگان و رامشگرانی داشته که از همان زمان انقراض ایران ببعد بلافاصله آن را مینواخته و بیکدیگر انتقال میداده‌اند و ناچار در موقع نواختن چنگ ورود شعرو سرودی هم داشته و چیزی هم میخوانده‌اند. این سرودها و چیزهای خواندنی هر چه بوده جزء اشعار آن دوره محسوب میگردد و یقین است که در دویست سال استیلای عرب بر ایران هم همین رود سازان و نوازندگان وجود داشته و با سازهای خود اشعار و سرودهایی هم میخوانده‌اند و البته اشخاصی هم آن نواها و سرودها را ترکیب کرده بوده و این اشخاص نیز شعرای آن دوره شمرده میشوند و بمناسبت آنکه زمان آنها واسطه بین زمان قدیم و دوره جدید ایران بوده بسبب قدیم و طریقه سرایش و نظم را موافق مناسبات عصر تغییر میداده و برای دوره‌های بعد دستورهای تازه مرتب مینموده‌اند.

با این وضع نمیتوان گفت که اول شاعر فارسی بعد از اسلام

شخص معینی است و فلان نخستین کسی باشد که اول ابیات فارسی را برشته نظم آورده فقط یک مطلب موضوع تحقیق است و دانستن آن نیز اول درجه اهمیت را دارا است و آن شناختن اول کسی است که اشعار و سرودهای او مضبوط و مدون شده و مورخین ذکر او را مقدم بر همه کرده‌اند.

عجالة این شخص در تاریخ ادبیات و زبان فارسی محمد بن وصیف سیستانی از منشیان یعقوب و عمرو بن لیث است که هیچکس از ارباب تذکره و مورخین غیر از نویسنده دانشمند تاریخ سیستان از احوال و نام او اطلاع نداشته‌اند و ما قبل از بیان احوال این گوینده دبیر بذکر کتاب «تاریخ سیستان» میپردازیم:





## کتاب «تاریخ سیستان»

امری که باعث مستور ماندن نام و نشان محمد بن وصیف و احوال و اشعار اوست گم نام ماندن کتاب تاریخ سیستان است که نسخه آن تا این اواخر در دست نبوده است. این تاریخ را مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دوره ناصری که صاحب تألیفات متعدده و مشهور عوام و خواص این مملکت است بدست آورده و آنرا در روزنامه «ایران» قدیم از شماره ۴۷۴ بعد درج کرده و حقیقه خدمت بزرگی انجام داده است. نسخه ای که اعتماد السلطنه داشته چنانکه از متن چاپی استنباط میشود نسبة قدیمی بوده اما مغلوط است و در پاره ای مواضع کلمات لایقرء و جمل و عبارات افتاده میباشد مخصوصاً اشعاری که موضوع این بحث ماست بعضی کلمات آن بکلی مغلوط و لایفهم است و هنوز ما از وجود نسخه ثانوی نسخه اصلی هم که اعتماد السلطنه در دست داشته اطلاع نداریم و امید است که در آتی نسخه دیگری از این کتاب نفیس بدست آید و بسی مشکلات حقیقت طلبان را حل کند.

بتأسفانه مؤلف چنین تسلیف مهمی معلوم نیست و فقط

سیستانی بودن او ثابت است و نام او و کتاب او را این جانب تاکنون در هیچ کتابی ندیده‌ام. مؤلف تاریخ سیستان کتاب خود را در نیمه قرن هفتم هجری یعنی در موقع انلا بات مغول نگاشته و معاصر بوده است با ملک نصیرالدین و الحق و دو پسر او ملک معظم رکن‌الدین محمود و شاه معظم نصره‌الدین از احکام سیستان و از بیانات خود او برمیاید که این کتاب را در فاصله بین ۶۷۵-۶۸۰ نوشته است. کتاب تاریخ سیستان اطلاعات نفیس دارد مخصوصاً احوال یعقوب و عمرو و ابوجعفر احمد بن محمد پدر خلف بن احمد معروف و احوال خود خلف را مبسوط نوشته و عبارت آن نیز روان و ساده و عاری از تکلفات «جهانگشا» و «وصاف» و «تاریخ معجم» است و بعضی اختصاصات و اصطلاحات فارسی آن دوره را متضمن میباشد ولی بدبختانه قسمتهای آخرین کتاب بقدری مختصر است که حکم فهرست وقایع را دارد.

### محمد بن وصیف سجزی

(در نیمه دوم قرن سوم هجری)

چنانکه در شرح حال یعقوب لیث صفار گفتیم<sup>۳۲</sup> این امیر پس از دستگیر کردن صالح بن نصر و شکست دادن رتبیل کابل و کشتن عمار خارجی در سال ۲۵۳ قصد گرفتن شهر هرات را که در دست عمال طاهریان بود نمود و بزودی بر آن استیلا یافت و امیر محمد طاهری را مغلوب کرده او را به تصدیق

حکومت خود در سیستان و کابل و کرمان و فارس مجبور ساخت  
 سپس فافتح و نصرت و بیروزی تمام سیستان برگشت و در  
 راه خوارج و مخالفان دیگر را که هنوز دم از مخالفت می زدند  
 بکشت. اهالی سیستان به ورود او شادیاها کردند و امام و فقیه  
 بزرگ ایشان یعنی ابواحمد عثمان بن عفان سجزی (متوفی  
 ۲۵۵) در نماز جمعه نام یعقوب را در خطبه داخل کرد<sup>۳۳</sup>  
 «پس شعرا او را شعر گفتندی بتازی:

قد اکرم الله اهل المصر واللد

بملک یعقوب ذی الافضال والعدد

قد آمن الناس مخواه و غیرته

ستر من الله فی الامصار و البلد  
 چون این شعر را برخواندند او عالم نبود دریافت محمد بن وصیف  
 حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان  
 روزگار نامه پارسی بود پس یعقوب گفت چیزی که من اندر  
 نیابم چرا باید گفت محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت  
 و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت بیش از او کسی نگفته بود  
 که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق  
 خسروانی و چون عجم پراکنده شدند و عرب آمدند شعر میان  
 ایشان بتازی بود و همکنان را علم و معرفت شعر تازی بود  
 و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب  
 که اندر او شعر گفتندی مگر حمزة بن عبدالله خارجی و او عالم  
 بود و تازی دانست شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر از  
 عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب رتبیل و عمار خارجی

را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را  
 دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت :  
 ای امیریکه امیران جهان خاص و عام  
 بنده و چاکر و مولای و سک بند و غلام  
 ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید  
 بی ایی یوسف یعقوب بن لیث همام  
 بسام آمد زنبیل ولتی خورد بلنک  
 لتره شد لشکر زنبیل و هباکشت کتام  
 لمن الملك بخواندی تو امیرا بیقین  
 با قلیل الفشه کدرا دوران لشکر کام  
 عمر عمار ترا خواست و روگشت بری  
 تیغ تو کرد میانجی بمیان دد و دام  
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی  
 در آکار تن او سر او باب طعام  
 این شعر دراز است اما اندکی یاد کردیم. بسام کورد از  
 آن خوارج بود که بصلح نزد یعقوب آمده بود چون طریق  
 وصیف بدید اندر شعرها گفتن گرفت و ادیب بود حدیث عمار  
 اندر شعر یاد کند :

هر که نبود او بدل متهم	بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری	کاوی خلاف آورد تا لاجرم
دید بلا برتن ویرجان خویش	گشت بعالم تن او در الم
مکه حرم کرد عرب را خدای	عهد تو را کرد حرم در عجم
هر که درآمد همه باقی شدند	باز فنا شد که ندید این حرم <sup>۴۴</sup>

قطعه اول یعنی قطعه محمد بن وصیف بدبختانه بعضی ایات آن بوضعی که بما رسیده مغلوط و نامفهوم و بعضی دیگر محتاج بتوضیح است و باین جهت ما پس از ذکر توضیحات لازمه مجدداً آن قطعه را با تصحیحاتی بنظر رسیده برسم الخط امروز متذکر میگردیم:

۱- در مصراع دوم بیت اول بعد از «مولای» و او را باید مفتوح خواند- در همان مصراع سک بند معنی مناسب با بنده و چاکرمولای و غلام نمیدهد و در فرهنگها چنین لغتی یافت نشد یا معنی اصطلاحی آن فراموش شده یا تحریفی در آن راه یافته چون بیت مزبور فعل رابط ندارد بنظر حقیر میرسد که مصراع دوم آن: «بنده و چاکرمولای تو باشند و غلام» بوده و تحریف شده.

۲- مصراع اول بیت دوم نه قرائتش معلوم شد و نه معنیش مفهوم است، شاید «درلوح» باشد- در مصراع دوم همان بیت «بی» همان باء اضافه امروز است بوضع قدیم که «چه» و «که» راهم «کی» و «چی» مینوشته اند.. در همان مصراع باء «بن» را باید مسکور خواند نه ساکن.

۳- «رتبیل» در دو مصراع بیت سوم و مواضع دیگر تاریخ سیستان بوضعی که بما رسیده غلط است و صحیح آن «رتبیل» میباشد که نام عمومی پادشاهان مشرک کابل بوده که یعقوب با بعضی از آنها جنگ کرده و فاتحین اول اسلام در افغانستان با یکی دو نفر از ایشان دست و پنجه نرم نموده بودند بعد از رتبیل «و» زیادی بنظر میرسد- کت بمعنی گرز است شمس

فخری شاعر گفته:

ز ترزیانه خشم اشارتی کافیت

برزم خصم چه حاجت ورا به نیزه و لت  
کتره بفتح اول پاره پاره و دریده باشد شمس فخری گفته:  
آنکه باشد برجلالت او اطلس چرخ ژنده و کتره  
— کنام بضم اول بمعنی آرامگاه و آشیانه آدمی و سایر  
حیوانات و بیشه.

۴— مصرع دوم بیت چهارم بدانوضع که ضبط شده مفهوم  
نیست و اینطور بنظر میرسد: «با قلیل الفئه کت داد درآن لشکر  
کام یا «با قلیل الفئه کت زاد درآن لشکر کام» بوده—  
بقیه ابیات مفهوم و واضح است:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام  
بنده و چاکر و مولای تو باشند و غلام  
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید  
به ابی یوسف یعقوب بن الیث همام  
بسام آمد رتبیل لتی خورد به لنک  
لتره شد لشکر رتبیل و هباگشت کنام  
لمن الملک بخواندی تو امیرا بیقین  
با قلیل الفئه کت داد در آن لشکر کام  
عمر عمار ترا خواست و زوگشت بری  
تیغ تو کرد میانجی بمیان دد و دام<sup>۳۶</sup>  
عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی  
در آکار تن او سر او باب طعام<sup>۳۷</sup>

صاحب «تاریخ سیستان» بعد از ذکر وقعه فوق گوید:  
«باز محمد بن مخلد هم سگری بود مردی فاضل بود و شاعر  
نیز پارسی گفتن گرفت و این شعرا بگفت:

جز تو نژاد حوا و آدم نکشت شیر نهادی بدل و برمنشت<sup>۳۵</sup>  
معجر پیغمبر مکی توئی بکنس و بمنش و بگوشت<sup>۳۶</sup>  
فخر کند عمار روزی بزرگ کوه انم من که یعقوب کشت.  
پس از آن هرکسی طریق شعرگفتن برگرفت اما ابتدا  
اینان بودند و کسی بزبان فارسی شعریاد نکرده بود الا بونواس  
میان شعرخویش سخن پارسی طرز را یاد کرده بود.

اما محمد بن وصیف مدتها بعد از سال ۲۶۵ که سال  
وفات یعقوب لیث است حیات داشته و صاحب «تاریخ سیستان  
در سال ۲۸۳ دو فرد شعر از او درخصوص کشته شدن رافع  
بن هرثمه نقل میکند که بهیچوجه قرائت و فهم معانی آن  
ممکن نشد و آن این است:

ای دل مکرین از طیران که بیرون نمای از صدف مرجان  
بورافع اگر آنکه شدش خفه از فعل ابی حفص شدجیشان  
و بعد در سال ۲۸۷ که عمرو بن لیث در بلخ اسیر امیر اسمعیل  
سامانی میگردد و بدست او بسمرقند فرستاده میشود محمد بن  
وصیف قطعه ذیل را میگوید و بخدمت او میفرستد:

کوشش بنده سبب رنجش است  
کار قضا بود ترا عیب نیست  
بود و نبود از صفت ایزد است  
بنده در مانده بیچاره کیست

اول مخلوق چو باشد زوال  
 کار جهان اول و آخر یکیست  
 قول خداوند بخوان فاستقم  
 معتقدی شو و بران بر بایست  
 ایضا صاحب تاریخ سیستان در ضمن وقایع سال ۲۹۶  
 بمناسبت ضعف خاندان صفاری و بی کفایتی امرا در تأسف بر  
 اوضاع این اشعار را از او ذکر مینماید:  
 مملکتی بود شده بیقیاس  
 عمرو بر آن ملک شده بود راس  
 از حد هند تا بحد چین و ترک  
 از حد زنگ تا بحد روم و کاس<sup>۴۱</sup>  
 رأس ذنب گشت و بشد مملکت  
 زر زده شد ز نحوست نحاس  
 دولت یعقوب دریغا برفت  
 ماند عقوبت بعقب بر حواس  
 عمرو عمر رفت و زو ماند باز  
 مذهب روباه بنس و نواس<sup>(؟)</sup><sup>۴۲</sup>  
 ای چه غما آمد و شادی گذشت  
 بود دلم دایم از این پر هراس  
 هر چه بکردیم بخواهیم دید  
 سود ندارد ز قضا احتراس  
 ناس شدند نسناس آنگه همه  
 وز همه نسناس بگشتند ناس



دور فلک گردان چون آسیا  
 لاجرم این اس همه کرد آس<sup>۴۳</sup>  
 ملک ابا هزل نکرد انتساب  
 نور ز ظلمت نکند اقتباس  
 جهد وجد<sup>۴۴</sup> یعقوب باید همی  
 تا که زجده بدر آید ایاس<sup>۴۵</sup>

این بود آنچه از «تاریخ سیستان» راجع بشعرای دوره صفاریه و اول شاعر فارسی زبان بعد از اسلام برمیآید و این جمله در کمال اهمیت و صحت است و مخصوصاً در درستی آن جای هیچ شبهه و تردید نیست چه اولاً اشعار همه متناسب با مقام و موقع مخصوص گفته شده و حاکی از وقایع تاریخی است که این اشعار برای نمایش آن وقایع سروده میشده ثانیاً وضع جمله بندی و عبارات و سستی بعضی از کلمات و ترکیبات ابتدائی آنرا میرساند و میفهماند که اشعار اولیه باید از آن جنس کلام باشد نه از جنس ابیات ابوالعباس مروزی.

با این احوال باز اشعار گویندگان اولیه نظم فارسی چندان سست و یمایه نیست و مخصوصاً بعضی ابیات اشعار دوم و سوم محمد بن وصیف که در فوق گذشت دارای معانی حکمتی و الفاظ متین است مانند:

ای چه غما آمد و شادی گذشت  
 بود دلم دایم از این پر هراس  
 هرچه بکردیم بخواهیم دید  
 سود ندارد ز قضا احتراس

ملک ابا هزل نکرد انتساب

نور ز ظلمت نکند اقتباس

در اینموضوع حقیقه صاحب تاریخ سیستان منت بزرگی  
بگردن ادبیات و ادبای ایران دارد و پس از او باید رهین-  
امتنان اعتماد السلطنه نیز بود که این کتاب را طبع کرد و به  
معرض دسترس عموم گذاشته است.

اول کسی که باین موضوع و باهمیت مندرجات «تاریخ-  
سیستان» برخورد استاد بزرگوار من دانشمند فرزانه آقا میرزا  
عبدالعظیم خان گرگانی معلم ادبیات فارسی است که مقاله  
جامعی در مجله اصول تعلیم (شماره ۲، بتاریخ ثور ۱۲۹۹)  
راجع باول شاعر فارسی منتشر کرده و کاملاً حق اینموضوع را  
ادا فرموده اند.

- ۱- مقصود اصل کتاب (تاریخ ادبیات ایران) نویسنده مقاله است که به طبع نرسیده و این مقاله جزئی از آن کتاب می باشد.
- ۲- جرجی زیدان
- ۳- اشارات به شرحی که در این باب در دوره هخامنشی داده شده.
- ۴- Trouveros
- ۵- Troubadours
- ۶- Chanson
- ۷- Rhapsodistes
- ۸- علم الادب تألیف اب شیخو. طبع بیروت، ص ۴۲، ج ۱.
- ۹- کلیله این مقفع، ص ۵۷، طبع بیروت
- ۱۰- کتاب المعجم، ص ۱۶۹- طبع بیروت. دولت شاه گوید که مصراع اول از بهرام و مصراع دوم از معشوق آن پادشاه دلارام به اینوضع در جواب او گفته که: نام بهرام ترا و پدرت بوجبله.
- ۱۱- سراج الذهب، ج ۱، ص ۱۲۶.
- ۱۲- لباب الالباب، ج ۱، ص ۱۹.
- ۱۳- تذکره دولت شاه، طبع پراون، ص ۲۹.
- ۱۴- علم الادب، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۱۵- معیار الاشعار خواجه نصیرالدین و کتاب المعجم، ص ۱۷، و فرهنگ جهانگیری
- ۱۶- برهان قاطع- لغت اوراسن و آن را اوراسه هم گویند و جمع آن اوراسنان است.
- ۱۷- معیار الاشعار، ص ۵.
- ۱۸- معیار الاشعار، ص ۴.
- ۱۹- کتاب الصناعتین لابی هلال العسکری (متوفی ۳۹۵) طبع اسلامبول صفحه ۳۰۱.
- ۲۰- چون صاحب تاریخ سیستان در چند جا نام بوالمؤید و کتاب گرشاسب

را میبرد و در یکجا هم او را صریحاً بوالمؤید بلخی میخواند نگارنده عقیده دارد که این همان بوالمؤید بلخی شاعراست و کتاب گرشاسب او باید همان باشد که صاحب قابوسنامه آنرا مسامحه «شاهنامه ابوالمؤید بلخی» نوشته و یکی از فضلا هم آن را اساس تحقیق برای نوشتن یک مقاله در این زمینه نموده و آن را در شماره ۲ کاوه نشر کرده.

۲۱- فرمان یافت یعنی وفات کرد.

۲۲- در اصل نسخه «سرافراسیاب نامداراست» دارد و این یقیناً غلط است

۲۳- رجوع شود به معجم البلان یا قوت حموی.

۲۴- روش = فروغ

۲۵- خنیده بضم خاء = پسندیده

۲۶- نوش = گوارا

۲۷- این مصراعها تمام ۷ هجایی است و بیشتر به نظری آید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یا زردشتیان آن عصر به وضع اشعار دوره ساسانی ترکیب کرده باشند. یا آنکه یک قطعه از اشعار آن دوره را اندکی تغییر لفظی داده به این صورت درآورده‌اند.

۲۹- کتاب المعجم. ص ۱۷۰ - ۱۷۱. طبع بیروت.

۳۰- لباب الالباب، ج ۱، ص ۲۱.

۳۱- حمزه اصفهانی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸. طبع کلکته.

۳۲- اشارات به قسمت‌های پیشتر کتاب تالیفی نگارنده که این قسمت از آن استنساخ شده.

۳۳- از اینجا به بعد عین عبارت تاریخ سیستان است که نقل می‌شود.

۳۴- تا اینجا عبارت تاریخ سیستان بود.

۳۵- وفیات الاعیان ابن خلکان، ج ۲ در احوال یعقوب لیث و فتوح البلان بلاذری در فتح سیستان و کابل و غیره

۳۶- دد به معنی وحشی و دام بمعنی اهلی است.

۳۷- «دراکار» و «باب طعام» یا «درطعام» نام دو دروازه بوده است از شهر سیستان که یعقوب پس از کشتن عمار خارجی سر او را بر یکی و جسدش را بر دیگری آویخت.

۳۸- در «منست» و «گوشت» باخر، دو حرف تائی اضافه شده و اصل آندو منش و گوش بوده و یا این دو لفظ مخفف منست و گوشت هستند : منش یا منشت بمعنی طبیعت و ذات و خو و کرم و همت - و گوشت اسم مصدر از گفتن معنی گفتار که بقانون فارسی آن هم در آخر دارای تائی است مانند فرامشت و خورش

وگوارشت که امروز آنها را فراموش (مخفف فراموش) و خورش و گوارش میگویند.  
 ۳۹ — این باء حرف اضافه و بمعنای حرف «در» است و باید قدری آنرا ممدود خواند. — تصور حقیر اینست گوینده این اشعار نظربه سه کلمه زردشتیان که آنها را «سه بخت» یعنی سه نجات دهنده میخوانند داشته.

۴۰ — بنظر می آید که «روزی بزرگ» مضاف و مضاف الیه است که بوضع امروز آنرا «روز بزرگ» با کسره اضافه میگوئیم و شاید مقصود از روز بزرگ قیامت باشد و مضمون شعرا اینکه عمار روز قیامت فخر میکند که من همانم که یعقوب سزاگشت.  
 ۴۱ — کاس معلوم نشد کجا بوده شاید همان کاب باشد که پایتخت خوارزمشاهیان قدیم و شهری بوده است کنارجیحون مقابل جرجانیه (گرگانج). — چون یاقوت گوید این لفظ لغتی ماوراء النهری است شاید بتوان حدس زد که اساساً با سین بوده و معرب شده.

۴۲ — معنی این بیت و وضع قرائت آن معلوم نشد.

۴۳ — آس سنک بزرگ را گویند و آس کردن به معنی خرد کردن است.

۴۴ — جد را اینجا باید خفیف خواند.

۴۵ — صاحب تاریخ سیستان از یک ایاس بن عبدالله ذکری میکند که همه نوع مناسبت با این شعر دارد. این شخص رئیس و مهتر عرب سیستان و مردی کاری و با خرد و کمال بوده و یعقوب و عمرو را خدمتها کرده چون نوبت امارت بطاهر بن محمد بن عمر و لیت رسید و طاهر بلهو و کبوتر بازی و این قبیل اعمال پست مشغول شد مردان و بزرگان دوره یعقوب و عمرو از کار کناره کردند و هر کس مشغول شد مردان و بزرگان دوره یعقوب و عمرو از کار کناره کردند و هر کس سرخویش گرفت و از آنجمله این ایاس بود که چون حال را برای منوال دید امیر طاهر را گفت: «این پادشاهی را با شمشیر گرفته اند و تو بلهو و لعب آنرا از کف خواهی داد چه پادشاهی را بهزل نگاه نتوان داشت. پادشاه را داد و دین و سیاست و سخن و سوط و سیف باید» امیر سخن او را نپذیرفت و او را اجازه سرخصی داد و ایاس نیز بکرمان رفت. در این بین محمد و صبیف برفتن او تأسف میخورد و میگوید دیگر مثل او را نتوان بدست آورد زیرا جد و جهد یعقوب لیث لازم است تا مانند ایاس اشخاصی از عربستان خارج و بخدست بنی صفار داخل گردد و بیت ما قبل این فرد مضمون سخنان همان ایاس با امیر طاهر است.



# موسیقی قدیم ایران

عباس اقبال





موسیقی از قدیم در ایران رونق بالنسبه کامل داشته. اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی در موقعیکه درباریان و اعیان حضرت خود را بطبقات ممتاز تقسیم مینمود مطربان و مغنیان را طبقه مخصوصی قرارداد و در میان طبقات مقامی متوسط ایشانرا عطا فرمود. شاهان بعد از اردشیر همه بهمان ترتیبی که مؤسس سلسله قرارداد داده بود رفتار کردند ولی بهرام گور چون بطرب میلی تمام داشت شأن مغنیان را رفیع نمود و بردرجات ایشان افزود متوسطین را برتبه عالی و صاحبان درجات پست را بدرجه متوسط ارتقاء داد اما انوشیروان مجدداً ترتیب مراتب طبقات را بوضع دوره اردشیر برگرداند و وضعی را که بهرام پیش آورده بود تغییر داد.

از عهد اردشیر بعد رسم شده بود که پادشاهان ساسانی همیشه از ندمائیکه دربارگاه حضور حاصل میکردند قریب بیست ذراع دورتر می نشستند و در فاصله ده ذارعی پرده ای می آویختند و پرده داری پادشاه با شخصی از ابناء اساوره<sup>۱</sup> بود موسوم به «خرم باش» و اگر او غیبت میکرد از همان طبقه دیگریرا باهمان

عنوان خرم باشی بجای او منصوب مینمودند که خرم باش مزبور این بود که چون پادشاه پیش ندما و خوانندگان بارگاه خود جلوس مینمودند مردی دیگر را امر میداد تا بر بلندترین نقاط بارگاه صعود کند. مرد مزبور بمکان معین بالا میرفت و با صوتی بلند و خوش که همه حضار بشنوند میگفت: «ای زبان سر صاحب خود را حفظ کن که اینک همنشین پادشاهی».

در موقعیکه پادشاه بلهو و طرب می نشست نیز این رسم اجرا میشد و ندما هر کدام در مکان مخصوص خود قرار میگرفتند و ساکت و بی حرکت بودند تا در موقع پرده دار متوجه حضار شده خوانندگان را میگفت فلان سخن یا فلان آواز را را بخوانند و مطربان فلان پرده و فلان راه از راههای موسیقی را بنوازند.<sup>۲</sup>

حمد الله مستوفی گوید: «در زمان بهرام کار مطربان بالا گرفت چنانکه مطربی روزی بصد درم قانع نمیشد بهرام گوراز هندوستان ۲۰۰۰ لولی جهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند».<sup>۳</sup>

موسیقی در عهد خسرو پرویز بمنتهی درجه ترقی خود رسید و تشویقهای آن پادشاه از ارباب ذوق و اعطای صلات گرانبها بواسطه وفور ثروت باعث ظهور و خیا گرو سازنده مشهور ایرانی بارید و نکیسا گردید که بدبختانه ما را از شرح احوال ایشان اطلاع مسبوطی در دست نیست.

وضع موسیقی دوره ساسانی هنوز بخوبی تحقیق نشده ولی از دو نکته اهمیت آنرا میتوان درک کرد:

اولا— از ملاحظه اساسی الحان و نواهای زیادی که از آن دوره باقی مانده و بتدریج یکعده از آنها جزء موسیقی بعد از اسلام ایران شده و برخی دیگر فراموش گردیده.

ثانیاً— از باقی ماندن اساسی یکعده از سازندگان و موسیقی دانان آن عصر موسیقی دانها و مغنیان معروف دوره ساسانی عبارتند از: باربد جهرمی که نویسندگان تازی اسم او را «فهلبد» ضبط نموده اند و نکبسا که معاصر باربد بوده و رامتین که مخترع چنگی است و او را رام و رامی هم میگویند<sup>۴</sup> و بامشاده<sup>۵</sup> که باو مثل زنند و سرکش و سرکب<sup>۶</sup> و غیره. مشهورترین تمام ایشان باربد (فهلبد) است که در فن نوازندگی مهارت کامل داشته و از او حکایاتی در این باب منقول است<sup>۷</sup> اما الحان و نواهای دوره ساسانی خیلی زیاد است و در فرهنگها و دواوین شعرا نام عده ای از آنها دیده میشود مخصوصاً در دیوان منوچهری اساسی بسیاری از آن مضبوط میباشد. نگارنده بواسطه تتبع فرهنگها و دواوین شعرا نام عده ای از این الحان را بدست آورده و یقین دارد که عده زیادی از آنها باقیمانده دوره ساسانی است و برای مزید اطلاع آنها را متذکر میگردد از اینقرار:

- ۱— آزادوار ۲— پالیزبان ۳— باخرز ۴— سبزه‌بار ۵— باروزنه
- ۶— باغ سیاوشان ۷— رامش‌خوار ۸— راه‌گل ۹— راه‌سوی
- ۱۰— زاغ ۱۱— سازگری ۱۲— شادباد ۱۳— شاورد ۱۴—
- کاسه‌گری ۱۵— شباب ۱۶— سپهبدان ۱۷— بند شهریار
- ۱۸— تخت اردشیر ۱۹— گنج‌گاو ۲۰— انگبین ۲۱— گنج‌وار
- ۲۲— گنج‌سوخته ۲۳— دل‌انگیزان ۲۴— سروستان ۲۵— چکاوک

۲۶- خارکن ۲۷- خسروانی ۲۸- اشکنه ۲۹- نوروز  
 بزرگ ۳۰- نوروزخردک ۳۱- نوروزخارا ۳۲- باد نوروز  
 ۳۳- ساز نوروز ۳۴- نورزکیقباد ۳۵- نوشین لبینا ۳۶-  
 شهرروز ۳۷- ره جامه داران ۳۸- مهرکان ۳۹- مهرکان  
 خرد ۴۰- نهاوندی ۴۱- نهفت ۴۲- زیربزرگان ۴۳- تیزی  
 راست ۴۴- زیرخرد ۴۵- نیمراست ۴۶- بهمنجنه ۴۷-  
 چغانه ۴۸- پرده خرم ۴۹- دیرسال ۵۰- پرده زنبور ۵۱-  
 درغم ۵۲- افسرگز ۵۳- تکام ۵۴- گلزار ۵۵- خماخسرو  
 ۵۶- زنگانه ۵۷- روشن چراغ ۵۸- بهارباشکنه ۵۹- باغ  
 شهریار ۶۰- پیکرگرد ۶۱- گل نوش ۶۲- تیف گنج  
 ۶۳- دیورخش ۶۴- ارجنه ۶۵- زیرافکن ۶۶- سیوارتیر  
 ۶۷- شیشم ۶۸- سرانداز ۶۹- فالوس ۷۰- هفت گنج  
 ۷۱- گاوینه ۷۲- زیرقیصران و غیره.

احتمال کلی دارد که بعضی از این نواها در دوره اسلامی  
 وضع شده باشد ولیکن چون عجاله تفکیک آنها از الحان دوره  
 ساسانی ممکن نیست آنها را در یکجا ذکر کردیم.

مشهورترین الحان دوره ساسانی غیر از سی لحن باربد لحن  
 خسروانی است که بنظر میرسد سرود رسمی مجلس شاهان  
 ساسانی یا مجلس خسرو پرویز بوده و نوای آن مانند الحان  
 دیگر بایرانیان بعد از اسلام منتقل گردیده. اشاره مختصر قابوس  
 نامه شاید مؤید حدس ما باشد که پیسر خود میگوید: «دستان  
 خسروانی را بهر مجلس ملوک ساختند»<sup>۹</sup>.

اما سی لحن باربد از این قرار است:

۱- آرایش خورشید ۲- آئین جمشید ۳- اورنگی  
 ۴- باغ شیرین ۵- تخت طاقدیس ۶- حقه کاوسی ۷- راح  
 و روح ۸- رامش جان ۹- سبز درسبز ۱۰- سروستان  
 ۱۱- سرو سهی ۱۲- شادروان مروارید ۱۳- شب‌دیز  
 ۱۴- شب فرخ ۱۵- قفل رومی ۱۶- گنج بادآورد  
 ۱۷- گنج سوخته ۱۸- کین ایرج ۱۹- کین سیاوش  
 ۲۰- ماه برکوهان ۲۱- مشکدانه ۲۲- مروای نیک  
 ۲۳- مشکمالی ۲۴- مهرکانی ۲۵- ناقوسی ۲۶- نوبهاری  
 ۲۷- نوشین باده ۲۸- نیمروز ۲۹- نخجیرکان ۳۰- گنج  
 کاروان<sup>۱۲</sup>

و نظامی شاعر اسامی این سی لحن را در طی داستان خسرو  
 و شیرین برشته نظم آورده فقط در آنجا سه لحن «کبک دری»  
 و «کیخسروی» و «نوروز» را بجای سه لحن «آئین جمشید»  
 و «راح و روح» و «نوبهاری» آورده است.

موسیقی دوره ساسانی در موسیقی دوره اسلامی تأثیر عظیمی  
 نموده و مسلمین بعضی از آلات و اصطلاحات این فن خود را  
 از ایرانیان اخذ کرده‌اند و لغات صغانه (چغانه) و نای (نای)  
 و طنبور (تنبور) و زه (زه) و غیره شاهد همین مدعاست.

صاحب تاریخ الحکماء موسوم به نزهة الارواح میگوید  
 که پس از توجه ایرانیها بدانش و حکمت در زمان شاپور-  
 ذوالاكتاف ایشان آلت عجیبه عود را اختراع کردند که بر  
 جمیع آلات موسیقی برتری دارد و کسیکه آنرا پیدا کرده از  
 بیم آنکه مبادا او را بلهو و لعب و بطالت منسوب کنند نام

خویش را مخفی کرده و این چنین آلت در زمان بطلمیوس و نیکوماخس وجود نداشته زیرا ایشان آنرا در کتب خود ذکر ننموده‌اند.

وقتی عبدالله بن زبیر برای ترمیم خانه کعبه از ایران یکعهده بنا به عربستان برد و ایشان با کارگران عرب مشغول تعمیر آنخانه گردیدند یکی از این کارگران که عبدالله بن مسجع موسوم بود ملاحظه کرد که ایرانیان بزبان خود چیزی میگویند و آوازی میخوانند وی طبعاً مجذوب لحن و نوای ایرانی گشته مایل شد که رموز آنرا بیاموزد و دقایق فن موسیقی را فراگیرد و بهمین نظر از بلاد عرب بایران آمد و بعد بروم سفر کرد و در این دو مملکت موسیقی ایرانی و رومی را نزد استادان آن فن تحصیل نموده بملکت خود بازگشت و این فن را در میان مسلمین انتشار داد. از این گذشته مسلمین از زبان ایرانی دوره ساسانی (پهلوی) کتب موسیقی هم به عربی ترجمه کرده‌اند.

۱- اساوره طبقه اعیان دوره ساسانی بوده‌اند و این کلمه جمع سواراست که تازی زبانان بسته‌اند.

۲- مروج الذهب، جلد اول، ص ۱۱۸.

۳- تاریخ گزیده طبع براون، صفحه ۱۱۲.

۴- منوچهری می‌گوید:

هاسدم خواهد که شعرا بود تنها و بس  
باز شناسد کسی بربط ز چنگ راستین

۵- ایضاً منوچهری می‌گوید:

بلبل باغی بباغ دوش نوائی بود  
خوب‌تر از بارید نغز تراز بامشاد

۶- فرخی در مدح امیر محمد غزنوی گوید:

دائم از مطربان خویش به بزم  
غزل شاعران خویش طلب

شاعرانت چو رود کی و شهید

مطربانت چو سرکش و سرکب

۷- مثلاً دراغانی.

۸- نام نوائی است از مصنفات نکیس، گویند آن صورت را چنان مواخت که حضار مجلس جامه‌ها برتن پاره پاره کردند و سدهوش شدند (فرهنگ جهانگیری)

۹- قابوسنامه، طبع تهران، ص ۱۷۲.

۱۰- در «راح و روح» به نظر می‌رسد که واو عاطفه آن زیادی و این کلمه ترجمه رامش جان باشد.

۱۱- گویند وجه تسمیه این لحن آن است که روزی بارید مطرب برخسرو پرویز نشسته آن صوت را گفت آن را شادروان نام نهاد خسرو فرمود طبقی پر از سروارید بر سر بارید نثار کردند و آن را شادروان سروارید خواندند.

۱۲- نقل از فرهنگ سروری.





### توضیحات تقی زاده

در ذیل مقاله نویسنده فاضل با آنکه ما در این موضوع  
ابداً تتبع مخصوصی نداریم بچند نکته که اتفاقاً بنظر رسیده و  
مناسب این موضوع است اشاره می‌خواهیم بکنیم:

اولاً در کتب قدیمه عربی از قرن سوم و چهارم اگر کسی  
تتبع کامل نماید اسامی خیلی از الحان قدیمه ایرانی بدست  
می‌آید چنانکه در کتاب المحاسن و الاضداد جا حظ متوفی سنه  
۲۵۵ و کتاب المحاسن بیهقی اسامی چندین لحن مانند آفرین  
و خسروانی و ماذراستانی ذکر شده. راجع به باربد و حکایت  
رساندن او خبر مرگ شب‌دیز است خسرو پرویز را بوی که خیلی  
دلکش است نه تنها در المحاسن و الاضداد شرحی ذکر شده  
بلکه در شعر خالد بن فیاض شاعر عرب که در قرن اول هجرت  
و اوایل قرن دوم میزیسته نیز داستانی شرح داده شده و شاید  
لحن «شب‌دیز» از الحان سی‌گانه باربد همین نغمه بوده است.

در رساله‌ای در علم موسیقی تألیف یعقوب بن اسحق کندی  
فیلسوف مشهور که ظاهراً در اوایل قرن سوم تألیف شده و  
نسخه‌ای از آن در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است نیز اسامی

چندین نوا از نواهای (طرق) ایرانی آمده مانند ششم و ایرن [آپرین = آفرین؟] و اسفراین [اسفرائین؟] و سبدار [شبدیز؟] و نیروزی [نوروزی] و مهرجانی و هم‌چنین ماخور [ماه‌ور]. در این کتاب عربی الفاظ بهم و زیرو دستان نیز مکرر می‌آید. و کندی صریحاً می‌گوید که این الحان و الحان دیگر که شرحش دراز می‌شود از الحان هشتگانه یونانی اخذ شده.

ثانیاً سرگش که باغلب احتمال نکسیسا (یا سکسیسا) نیز همانست یکه مطرب و خواننده یونانی بوده که اسم اصلی او سرگیوس (Sergius) بوده و تلفظ ایرانی آن «سرگیش» و «سرگش» املائی سریانی آن باشد. سرکب نیز اگر غیر از سرگش باشد باز اسم یونانی است. باربد که آنرا باربد و فهلبد و فهربد و فهلود و بهلبد نیز ضبط کرده‌اند چنانکه علامه نولد که توضیح کرده اسم پهلوی است که اصلش پهریت یا پهلپیت بوده (در خط پهلوی برای حرف دال و لام فقط یک نقش مشترک موجود است).

ثالثاً لحن مشکدانه یقین از عهد ساسانی است زیرا مشکدانه از زیباترین جواری شیرین زن پرویز بود و حکایت او با موبدان موبد در کتاب المحاسن و الاضداد جا حظ آمد. و بارون روزن آن حکایت را از اصل هندی میداند.



